

اریش ماریا رمارک
در غرب خبری نیست

ترجمه پرویز شهدی



سرشناسه : رمارک، اریش ماریا، ۱۸۹۸-۱۹۷۰ م.
 عنوان و نام پدیدآور : در غروب خبری نیست / اریش ماریا رمارک؛ ترجمه پرویز شهدی.
 مشخصات نشر : تهران: صدای معاصر، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری : ۲۴۸ ص.
 شابک : 978-964-6494-78-7
 وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
 یادداشت : A louest Rien De Nauvea : عنوان اصلی:
 یادداشت : این کتاب در سال‌های مختلف توسط ناشرین و مترجمین متفاوت منتشر شده است.
 موضوع : داستان‌های آلمانی قرن ۲۰ م.
 شناسه افزوده : شهدی، پرویز، ۱۳۱۵-، مترجم.
 رده‌بندی کنگره : الف ۱۳۸۸ / د۴ PT۲۶۲۲
 رده‌بندی دیوئی : ۸۳۳/۹۱۴
 شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۱۴۷۰۲



صدای
معاصر

فروشگاه، فلکه دوم تهرانپارس، خ جشنواره، شماره ۲۲۹، تلفن ۷۷۷۰۲۷۶۸ - ۷۷۲۹۰۴۴۶
 دفتر مرکزی، انقلاب، خ فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۶، تلفن ۶۶۹۵۹۲۴۴
 آدرس اینترنتی: www.sedayemoaser.com
 مرکز پخش ۶۶۹۶۵۰۱۲

اریش ماریا رمارک
 در غروب خبری نیست
 ترجمه پرویز شهدی
 حروفنگار، پریسا محمدی
 نمونه‌خوان، محمد محمدی
 چاپ اول، ۱۳۹۲ هـ. ش. - تهران
 لیتوگرافی، صدف
 چاپ، مگلرنگ یکتا
 تیراژ، ۱۱۰۰ نسخه
 حق چاپ محفوظ است.
 شابک، ۷۸ - ۷۸ - ۶۴۹۴ - ۹۶۴ - ۹۷۸
 ISBN 978-964-6494-78-7
 ۷۵۰۰ تومان

پیشگفتار مترجم

میان همه‌ی حماقت‌هایی که انسان، این موجود هوشمند، با احساس و متعالی مرتکب می‌شود، بدون هیچ تردیدی، جنگ، «منشانه‌ترین، کثیف‌ترین، زشت‌ترین و احمقانه‌ترین‌سان است. هیچ موجود زنده‌ای هم نوعش را نمی‌کشد، اگر موجود دیگری را هم نکشد، یا برای سیر کردن شکمش است، و خیلی به ندرت برای دفاع از خود ولی نه از روی کینه‌جویی، یا نفرت، یا آزمندی و یا شهوت. انسان تنها موجودی است که به عمل زشت و نفرت‌انگیز آدم‌کشی و نسل‌کشی اقدام می‌کند، آن هم از روی هوا و هوس، یا جاه‌طلبی، یا زیاده‌خواهی، یا حرص و طمع و یا کینه‌توزی. چه آن که می‌کشد و چه آن که کشته می‌شود، هر دو نهرمانند. آن‌هایی که می‌کشند یا کشته می‌شوند، نه از هم کینه‌ای به دل دارند، نه همدیگر را می‌شناسند و نه حتی همدیگر را دیده‌اند، ولی وحشیانه همدیگر را می‌کشند چون دستور جنگ‌سالاران و جنگ‌افروزان چنین است، و اگر کسی از روی عاطفه، یا احساس، یا بشردوستی و یا انسانیت از کشتن سرباز زند، با خفت و خواری به لجن کشانده شده، محاکمه و تیرباران می‌شود و لکه‌ی تنگ این کار نیز تا ابد بر دامن خود و خانواده‌اش می‌ماند.

جنگ را جنگ‌افروزان، شهامت و دلیری و فداکاری و از خودگذشتگی و میهن‌پرستی جلوه داده‌اند، همراه با زرق و برق و شیپور و طبل و سان و رژه، رجز خواندن‌ها، و سردادن اشعارهای فریبنده و توخالی.

ولی یک روز که سرباز از جنگ برگشته‌ای خاطرات دوران سربازی و روزهایی را که در سنگرها و میدان‌های جنگ گذرانده و فجایع و زشتی‌ها و دشمنی‌هایی را که به چشم خود دیده، روی کاغذ می‌آورد و منتشر می‌کند، همه، چه آن‌هایی که به جبهه رفتند ولی مصائب و فلاکت‌های جنگ را چشیده بودند، و چه آن‌هایی که گنج و منگ و به زور سرنیزه و تهدید به تیرباران شدن به جلورانده شده و در جنگ شرکت کرده بودند، چشم‌پاشان به روی حقیقت باز می‌شود، و جنگ را آن‌طور که بود و هست و خواهد بود می‌بینند، نه آن‌طور که جنگ‌سالاران جلوه می‌دهند. ظرف مدت کوتاهی که از انتشار خاطرات این سرباز گذشت، پرده‌ها پاره شد، زرق و برق‌ها و کوس و کرناها خاموش و در پس نقاب قهرمان‌بازی و میهن‌پرستی و شعارهای پوچ و توخالی، چهره‌ی کریه دلهره‌آور جنگ نمایان شد.

این سرباز از جنگ برگشته، ایش ماربا رمارک آلمانی است که در جنگ جهانی اول شرکت کرد و از روی نیمکت‌های مدرسه به جبهه فرستاده شد. و کتابی هم که نوشت در غرب خبری نیست نام دارد. البته هیتلر و هم‌پالکی‌های خون‌آشام و روان‌پریشش حق داشتند کتاب او را بسوزانند و انواع تهمت‌ها را به او بزنند، چون آن‌ها هم مثل کله پوک‌های قیصری، حال و هوای جهان‌گشایی و کشت و کشتار را در سر داشتند، و دیدیم که با همه‌ی افشاگری‌هایی که رمارک در کتابش کرد، هنوز بیست سال از جنگ اول نگذشته، دنیا و بشریت بار دیگر به خاک و خون و آتش و ویرانی کشانده شد.

پیش از رمارک هیچ نویسنده‌ای جرأت نکرده بود چهره‌ی واقعی جنگ را توصیف کند و جز آن چهره‌ی دلاورانه و حماسی کلاسیک و مورد دلخواه جنگ‌افروزان چیز دیگری ارائه دهد، ولی پس از او، دیگران دل و جرأت یافتند و هزاران کتاب و فیلم درباره‌ی جنگ جهانی دوم، جنگ کره، جنگ ویتنام و صدها جنگ کوچک و بزرگ دیگر نوشتند و ساختند، ولی آیا انسان موجودی است که از این واقعیت‌ها و فاش‌سازی‌ها

درس عبرت بگیرد؟ آیا حالا که همه فهمیده‌اند جنگ دیگر عملی دلاورانه و قهرمان‌بازی نیست، حالا که همه می‌دانند کشتن و کشته شدن پست‌ترین کارها است، دیگر تن به آن نمی‌دهند و از فرمان جنگ‌افروزان و جنگ‌سالاران سر می‌پیچند؟ افسوس که نه. بنابراین نوشتن، ترجمه کردن، چاپ و تجدید چاپ کتاب‌هایی مانند **در غرب خبری نیست**، از این‌جا تا **ابدیت**، **مردده‌ها و بوهنه**، **طاق نصرت** و هزاران کتاب دیگری که درباره‌ی فجایع جنگ نوشته شده، هیچ‌گاه بی‌فایده و غیر ضروری نیست. این کتاب‌ها باید همیشه در دسترس آدم‌ها و به ویژه جوان‌ها باشد، تا وجدان‌شان به خواب نرود و اگر به خواب رفته بیدار شود، شاید روزی بشر بتواند خوی دیو صفتی را در خود مکرپ کند و به خصلت فرشته آسایش برسد.

در مقدمه‌ای که برای کتاب **طاق نصرت** اثر همین نویسنده، نوشتم، رمارک را معرفی کرده‌ام. بیشتر کتاب‌هایش از دو جنگ جهانی اول و دوم نشأت می‌گیرد و هر یک از دیگری غنی‌تر و شگفت‌انگیزتر است. میان آن‌ها، **در غرب خبری نیست**، و **بعد یا بازگشت** به جنگ جهانی اول مربوط می‌شود و **طاق نصرت** و **زمانی برای دوست داشتن**، **زمانی برای مردن** به جنگ جهانی دوم. اما ویژگی خاصی که در کتاب **بعد یا بازگشت** و **طاق نصرت** نسبت به کتاب‌های رمارک و سایر نویسندگان که در این زمینه نوشته‌اند، دارد، در این واقعیت نهفته است که کتاب اول بدبختی‌ها و فلاکت‌های پس از جنگ جهانی اول را شرح می‌دهد و دومی همان فجایع و همان تیره‌روزی‌ها را در آستانه‌ی جنگ جهانی دوم. به عبارت دیگر، رمارک خاطرنشان می‌کند، که با پایان گرفتن جنگ، بدبختی‌های دیگری آغاز می‌شود که دست کمی از فجایع جنگ ندارد، و نیز پیش از شروع جنگی دیگر جنایت‌ها و فجایعی اتفاق می‌افتد، که هم‌طراز مصیبت‌ها و تیره‌روزی‌های زمان جنگ و دوران پس از آن است.

در غرب خبری نیست را هادی سیاح سپانلو در ۱۳۰۹ ترجمه کرد، زمانی که بسیاری از ماها هنوز به دنیا نیامده بودیم و فرهنگ کتاب خواندن و ترجمه ناشناخته بود، او بود که با ترجمه‌ی این کتاب جان‌های تشنه‌ی ما

را که در جست‌وجوی حقیقت بودیم سیراب کرد. و کتاب دوم را با عنوان بعد م. ص. مظفرزاده کمی پس از آن ترجمه کرد که تکمیل‌کننده‌ی درغروب خبری نیست بود. تجدید ترجمه‌ی این کتاب را برای خودم ادامه‌ی راه آن دو بزرگوار می‌دانم و در دسترس قرار دادن مجدد سندهای معتبری از ضایع جنگ برای جوان‌هایی که با این دو کتاب آشنایی ندارند و روی میدان‌های جنگ را ندیده‌اند، و نیز برای بزرگداشت و تسلای خاطر آنان که در جنگ شرکت کردند و مصائبش را چشیدند. ترجمه‌ی مجدد این کتاب را هم به این دو بزرگوار تقدیم می‌کنم، که اگر از دنیا رفته‌اند روان‌شان شاد و اگر زنده‌اند راه‌شان پایدار و عزت‌شان برقرار باد.

پرویز شهدی